

چند کتاب چاپی که یاد تاریخی

-۲-

باقی حصص کتاب مانند اکبرنامه از واقعات جنگ وارسال و مرسل بین سران افغانی و سران انگلیسی و آمدن انگلیس از راه دره بولان و غیره بیان می کند ولی طوریکه اکبرنامه سراسر از شهادت افغانها سخن می راند این کتاب زیاد تر عدل و انصاف انگلیسها را در بر دارد البته از افغانها نیز بدنامی گوید تاریخ ختم کتاب را در پایان کتاب چنین آورده است:

بدر یای معنی شدم غوطه خور سه سال اندو ختم این گهر

زهجرت بتاریخش اندر شمار بدوش صد آمد فروز سی دوبار



کتاب سومیکه از نظر انساب مهمست و خصوصاً اینکه بتاریخ افغانستان تماس دارد و نویسنده آن نیز از افغانستانست همانا کتابیست بنام داویماق مغل که در ۸۳۲ صفحه بقلم میرزا محمد عبدالقادر خان کابللی مشتمل بر احوال سلاطین، خوانین اقوام خانواده ها و تاریخ قبیلہ ایماق مغل نوشته شده است که بمقیده بنده درین موضوع تاکنون چنین کتاب مبسوط و دلچسپ تألیف نشده است.

اهمیت کتاب در اینجاست که مؤلف آن تنها وانچه نکار نیست بلکه ذوق سیاسی و ژورنالیستی هم دارد. سیاسی و ژورنالیستی ازینجهت گفتیم که در اخیر کتاب بر تمام وقایع سیاسی جهان دران تاریخ تبصره های دلچسپ سیاسی دارد که بعد از معرفی مؤلف چند تبصره آن بطور نمونه آورده خواهد شد.

این کتاب در سال ۱۹۰۱ ع مصادف با وفات امیر عبدالرحمن خان خاتمه یافته که مؤلف در یکی از تبصره های خود می نویسد:

«... در اکتوبر ۱۹۰۱ ع پادشاه عادل فاضل باذل حضرت ضیاءالمله والدینا والدین امیر محمد عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان نیز ادای حق را بیک اجابت گفته بروضه رضوان خرامید و بجای آن مغفور پادشاه والا جاء امیر محمد حبیب الله خان خلد الله ملکه بر تخت سلطنت افغانستان جای گرفت ایزد تعالی آن مغفور را غریق رحمت و این پادشاه منصور را صاحب اقبال و دولت کند...» این تاریخ خاتمه کتاب بود ولی اصل کتاب یکسال پیش یعنی در سال ۱۹۰۰ ع انجام یافته است و خاتمه آن عبارت از ضمیمه نیست که در اخیر کتاب بر واقعات سال ۱۹۰۱ ع تبصره کرده است تاریخ ختم کتاب را چنین می نویسد:

«... این کتاب در تاریخ بیست و چهارم ماه اگست سنه یکهزار و نه صد عیسوی مطابق بیست و هفتم شهر ربیع الثانی سنه ثمان عشر و ثلاثه و الف هجری موافق ۱۷ ماه مهر سنه یکهزار و سه صد و نه فصای الهی و مصادف بهادون بدی ۱۴ سمت ۱۹۰۷ بکر می و موافق سچقال نیل مغلی مکمل گردید...»

و تاریخ طبع کتاب ۱۳۱۹ هجریست که در امرت سر بطبع رسیده است در اینجا بهتر

است سبب تالیف کتاب و معرفی مؤلف کتاب را از قلم خود مؤلف فاضل آن بخوانید -
 او چنین می نویسد :

۰۰۰ • برای بیضا صیای مستخبران انساب و طوایف اناام و جو بندگان شجرات
 و واقعات خوافین عظام مخفی و متحجب مباد که این کمتر بنندگان ایزد منان میرزا
 محمد عبدالقادر خان عرف میرزا محمد آغا جان ابن جناب منشی میرزا احمد جان صاحب
 سلمه الله الرحمن ابن میرزا شاه محمد خان آفه باش فاجار کابلی متوطن و سو نکهره
 و افعه ملک مالوه مسکن از بدو شعور بمطالعه کتب تواریخ شایق است و بدر یافت
 احوال و انساب سلاطین ناسا مدار و خوالا نین ذوالا فتقدار برامثال
 و اقران فائق چون درین کوردیبه مونسى بغیر از کتاب و همدمی جز مطالعه اش نیست .
 بجز از ملاحظه کتب روز را بشب رسانیدن مشکلی و شب را روز نمودن محال است -
 اگرچه اجداد عظام این گمنام در اصل متوطن بلده هرات بودند و نسب این فقیر حقیر
 در میان مغولان بامیر فاجار ابن سرتاق نویان می رسد و او در اولاد امیر فاجار برلاس
 بود چون بعد از ضعف سلطنت اولاد هلاکو خان که گروه فاجار در امرای ایشان بودند
 از ایران و خراسان قوم فاجار به شام رفته سکونت ورزیدند ، چون در سنه خمس و ثمانماه
 صاحبقران امیر تیمور گورکان برلاس ایشان را معه دیگر اقوام مغولان
 و قراناتار از انجا خانه کوچ بایران و توران آورد اجداد این بر باد بخدمت شاهزاده
 شاهرخ سلطان ابن صاحبقران متمین شد در هرات آمدند و بمناسب بلند و مراتب ارجمند
 سرافراز بودند . چون محمدخان اوزبک متوجه ایران و خراسان گردید و با اولاد
 سلطان حسین میرزا بایقرا گورکان جنگیده فتح یافت پیرعلی خان فاجار که یکی
 از اجداد بنده بود در جنگ شاهزاده بدیع الزمان و اوزبککان در استرآباد بکمال
 جلالت بشهادت رسید اولاد ایشان خراسان را گذاشته بایران زمین رفتند و در انجا
 در سنه خمس و تسعین و تسعمائه در میان فاجار قومها پیدا شدند و اولاد پیرعلی خان
 به آفه باش مشهور شد بالاخر در عهد سلطان نادر شاه افشار بمراتب عظمی خطاب
 میرزا سرافراز شد بامیرزا محمدحیات خان آفه باش فاجار که از اولاد خان شهید بود
 بر کاب سلطان احمد شاه درانی افغان سوی افغانستان آمده در کابل بامر پادشاه
 عالیجاه متوطن گردید از آن زمان وطن بزرگان کابل گردیده تا زمانی که
 شاه شجاع الملک درانی را ایام ادبار رسیده بواسطه تنازعات امرای بارکزی
 به هندوستان رفته و افواج انگریزی بمدد وی آمدند تمامت امرای مغلبه و دیگر نیز
 از امیر دوست محمد خان بارکزی بر گردیده بشاه پیوستند ، چون بعد حوادث بسیار
 پادشاه شهید شده تخت درخاندان بارکزی رفت بسیار کسان سکونت کابل محال دیده
 به پشاور آمدند و جد بزرگوار میرزا شاه محمد خان نیز از کابل به پشاور رسیده
 و تمامت جاگیر و اسباب و مکانات کابل امیر ضبط فرموده چون از سر کار انگریزی
 وجهی مقرر گشته بود گذر بهمان مینمودند و میرزا حاجی محمدخان خلد مکان که
 نسب ایشان و میرزا شاه محمد پیکجا میرسید بعهده میرمنشی رزیدنتی راجستان مقرر

شده بهندوستان آمدند و والد بزرگوار نیز بوجه محبتی مفرط که باحضرت ممدوح داشتند همراه ایشان بهندوستان خرامیده در نیمه چ قیام داشتند و در قدر سنه ۱۸۵۷ ع که شورش عظیم بود ازان جناب جدا گردیده مدتی در بادیه گردی بوده آخر در سونکهره ضلع مند سوز متعلقه کوالیار ملک مالوه بوجه رفت و محبت والی آنجا قیام نمودند و میرزا حاجی محمدخان بختاب نوابی و وزارت جوده پور مارواد سرافراز شده بعد از اطمینان و اطلاع ایما به آمدن جوده پور نمودند و همدرین اثنا بدست غلامی ناکام بمرتبه شهادت رسیدند. والد بزرگوار بوجه شهادت آن مرحوم و انتقال جد خلد مکان و جمعی از فرابتیان به پشاور پای در دامن استقامت و قناعت پیچیدند چون راوت کیسری سنگه بهادر والی سونکهره به تالیف قلوب کوشیده مثل احباب بخاطر می پرداخت و جمله اختیارات ریاست مفوض آن جناب فرمود با وجود طلب رؤسای والاشان دامن قناعت از دست نداده پای از چادر عزم نفع برون نه نهاد الحال مهاراوت لعل سنگه بهادر ان مهاراوت کیسری سنگه مرحوم بر مسند فرماندهی نشسته است و گرد ظلم از دامن ایام شسته بکمال عدالت و شوکت حکمرانی میکند و بخاطر داری والد بزرگوارش بیش از والد والاتبار خود می کوشد. الغرض این کمتر این بسایه شفقت والد بزرگوار بیست و شش مرحله از مراحل زندگی قطع نمود و کتب علم فارسی پیش و الدخویش خوانده از ضروریات فارغ شد بتلاش کتب انساب اقوام سادات و شیخ که در اصل عرب نژادند و از اولاد اصحاب می باشند و در هند و ستان به شیخ اشتیاق دارند و افغان که اصل نام ایشان پختون است و در هندی یثها گویند پر داخت لیکن نسخه که از احوال انساب مغول توان دریافت نیافت و اگرچه کتب های مبسوط در حالات خوانین مغول موجود اند الا ازان معلوم نمی شود که چند کس از کدام قوم بکدام کشور بکار سرو ری پرداخته اند و در تاریخی جمله شاهان اقوام مغول و ادراج نام آنست که این قوم شریف بیش از جمله اقوام بنی آدم بکار ملکداری پرداخته است و کار جهانیان بدست اختیار خود ساخته ..

اگرچه بزبان سوابق و آوان سوائف در تشریح انساب و تفصیل اقوام ایشان فضیله دهر و کمای عصر کتب های مبسوط تصنیف نموده اند چنانچه «جامع رشیدی» در تشریح و توضیح این مقاصد در زمانه سلطان محمود غازی خان بوزنجری پادشاه ایران و خراسان کتابی لاجواب تصنیف شده و هم در زمان دیگر سلاطین مثل کتاب های بسیار بسلیک تحریر کشیده اند و در زمانه شاهزاده ابراهیم سلطان ابن شاهرخ سلطان گورکان مولا شرف الدین علی یزدی «ظفر نامه» در حالات سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان برلاس تصنیف نموده و در مقدمه آن احوال اقوام بسیار نوشته لیکن افسوس که جامع رشیدی و دیگر کتب این مقاصد در هند و ستان نایاب شده اند شاید که در ایران و توران مروج خواهند بود بلکه ظفر نامه هم بتلاش بسیار دستیاب شده بازم مقدمه ظفر نامه که جلدی علیحده است میسر نشد ناچار این هیچمدان در کتب تواریخ و سیر بتلاش پرداخته حتی الامکان سعی نمودم که احوال اقوام مغول بشرح و بسط برنگارم اما بوجه عدم دستیاب کتیبه برین عزم معاون باشند نتوانستم . . .

بهر کیف هر قدر اقوامی که از کتب معتبر معلوم نمودم حتی الوسع به تشریح احوالشان پرداختم و اسمای امرای آن قوم که بزمان مختلف بودند به تحت قوم ایشان نوشتم چون مناسب بود که برخی از احوال سلاطین مغول که از آدم تا ایندم کوس حکومت نواخته اند درین نسخه مسطور شود از تفصیل قطع نظر نمودم چه فضلا باحوال یکی از آنها مجلدات ساخته اند و بسیاری از کتب مبسوطه به تشریح احوال آنها پرداخته اند لهذا بر مجملی که در تحت اسمای ایشان ضرور بود اکتفا نمودم تا شایقان کوائف این قوم را احوال ملوک مغلیه معلوم شود که از کدام قوم بکدام کشور حکمرانی نموده اند امید از بالغ نظران آن است که درین باب که بسیاری از اقوام به حجاب ماندند و هم برخی از خاندانها که درین نسخه مسطور اند به تفصیل و تشریح وجه تسمیه و غیره آنها پرداخته عاجز را معذور دارند که دقیقه از دقائق سعی فرو نگذاشتم لیکن با وجود عرقریزی بسیار چهره ابکار کوائف بسیار در نقاب اختفا ماند رنگینی عبارت و لطافت مضمون را خود دعوی ندارم عذرش بجز کم مایگی علم و فضل چه بر نگارم - ا لعی منی و الا تعام من الله و این کتاب را بخط او یماق مغول

موسوم نمودم و مشتمل بر دو باب کردم باب اول در احوال قوم مغول و باب دوم در تفصیل اجمال سلاطین مغول (۱۰۰). این کتاب از سر تا آخر با تاریخ افغانستان مربوط است، خصوصاً در واقعات معاصر مؤلف با لغت خاصی چنگهای افغان و انگلیس نکات مهم دارد و هم تبصره های سیاسی وی که در آخر کتاب بر واقعات سیاسی جهان میکند دلچسپ است و ذوق واقعه نگاری وی را نمایندگی میکند بصورت مثال بعد از صفحه ۸۱۸ که واقعات سال ۱۳۱۷ هجری قمری می نویسد و راجع به شاهان جهان چه شرقی، چه غربی، چه از ممالک اسلامی و چه غیر اسلامی تبصره میکند در خصوص اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان چنین اظهار مینماید:

«... و از جمله بادشاهان اسلام پادشاه فلك بارگاه ضیاء الملت و الدین امیر عبدالرحمن خان بزرگزی افغان بادشاه افغانستان است و این پادشاه و الاجاء افغانستان را آنچنان بدرجه عالی و پایه رفیعه رسانیده است که در زمان هیچ یکی از پادشاهان سابق دیده و شنیده نشده - جمله کار خانجات ساختمن اسباب و ادوات حرب و ضرب و دیگر اشیای ضروری را در کابل بنیاد نهاده است و تمامی قشونهای خود را به تفنگهای فشنگی آراسته و به اسلحه و آلات جدید و توپهای عظیم پیراسته است و افغانستان ملکی است که نقش مهابت هیچ پادشاه در و درست نه نشسته اما از رعب عدالت پادشاه اسلام ابواب ظلم و عناد و فتنه و فساد آن چنان بسته است که اگر کسی طلای احمر در بیابان بگذارد روز دیگر هر که او را بیند بعد از فغان حدود سیارد و همچنین رفته رفته بحضور پادشاه رسیده بعد تحقیق بوارث او برسد سر کار انگریزی هیجده لک روپیه سالانه به امیر در عوض دوستی خود میدهد و امیر هم قدم وفا از جاده صدق و صفا برون نمی نهد و بهیچگونه دخل اچانپ در ملک خود نمی پسندد...» (انتهای)